

# آثار حقوقی انتقال مال توقیف شده

عباس پهلوزاده<sup>۱</sup>

علی نظری<sup>۲</sup>

## چکیده

در اثر توقیف مال به موجب حکم یا تأمین خواسته یا دستور موقت، خواننده از نقل و انتقال مال توقیف شده ممنوع می‌شود. در مورد آثار حقوقی این انتقال دو نظر ابراز شده است: بطلان انتقال به استناد ماده ۵۶ ق.ا.ا.م؛ و عدم نفوذ انتقال به استناد ماده ۲۶۴ قانون قدیم آیین دادرسی مدنی. به نظر می‌رسد که نظر نخست، بنا به دلایل تفصیلی که در مقاله بیان شده، به لحاظ حقوقی قابل دفاع تر باشد.

از نظر کیفری نیز، انتقال مال توقیف شده یکی از مصداق‌های تصرف در مال توقیف شده به شمار می‌رود که به استناد ماده ۶۶۳ ق.م.ا. جرم تلقی شده است و مرتکب آن به سه‌ماه تا یک سال زندان محکوم می‌شود.

## واژگان کلیدی

توقیف، نقل و انتقال، باطل، غیرنافذ، ضمانت اجرای حقوقی، ضمانت اجرای کیفری

۱. دانشجوی دکتری رشته حقوق خصوصی دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات

۲. کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات

## مقدمه

با صدور حکم و نیز با درخواست تأمین خواسته یا دستور موقت، ممکن است اموالی از خواننده توقیف شود. در این راستا، خواننده از نقل و انتقال اموال توقیف شده، ممنوع می‌شود. این امر به معنای سلب مالکیت از وی نیست. ولی، این پرسش مطرح است که هر گاه اموال توقیف شده مورد نقل و انتقال قرار گیرد، آیا چنین نقل و انتقالی باطل و بی‌اثر است؟ آیا هیچ‌گونه اثری بر این معامله مترتب نیست؟ از لحاظ کیفری چه اثر یا آثاری بر این معامله مترتب است؟ این نوشتار در پی پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها ست و آثار این نقل و انتقال را در حوزه حقوقی و کیفری بررسی می‌کند.

## الف. آثار حقوقی

در خصوص توقیف اموال غیرمنقول، مطابق مواد ۹۹ به بعد ق.ا.م.، قسمت اجرا به درخواست ذی‌نفع توقیف مال غیرمنقول را با ذکر شماره پلاک و مشخصات ملک به طرف‌ها و اداره ثبت محل اعلام می‌کند. اداره ثبت در صورتی که ملک به نام محکوم‌علیه در آن اداره ثبت شده باشد مراتب را در دفتر املاک و در صورتی که ملک در جریان ثبت باشد در دفتر املاک بازداشتی و پرونده ثبتی تأیید می‌کند و مراتب را به قسمت اجرا اطلاع می‌دهد. همچنین، در صورتی که ملک به نام محکوم‌علیه نباشد، این امر را فوری به قسمت اجرا اعلام می‌کند. با وجود این، هر گاه تعلق مال غیرمنقول به محکوم‌علیه محرز باشد، توقیف آن در مقام اجرای حکم جائز است، هر چند آن مال به ثبت نرسیده باشد.<sup>۱</sup>

۱. «پس از ابلاغ اجرائیه به بدهکار یا محکوم‌علیه طبق تبصره ۱ ماده ۳۵ ق.ا.م.، محکوم‌له می‌تواند مال یا اموال محکوم‌علیه را برای تأمین محکوم‌به به قسمت اجرا معرفی کند و قسمت اجرا مکلف به قبول آن است. همچنین طبق مواد ۴۹ و ۵۰ همان قانون مأمور اجرا مکلف است که پس از درخواست محکوم‌له بدون تأخیر اقدام به توقیف اموال محکوم‌علیه نماید. مال توقیف‌شده ممکنست منقول باشد یا غیرمنقول، در مورد اموال غیرمنقول داشتن سابقه ثبتی لازم نیست بلکه به صراحت ماده ۱۰۱ همان قانون توقیف اموال غیرمنقولی که سابقه ثبت ندارد. به عنوان مال محکوم‌علیه، در صورتی که محکوم‌علیه در آن تصرف مالکانه داشته باشد جائز و بلا اشکال است» (نظریه شماره ۷/۵۱۶۵-۵۹/۹/۲۵-۵۹ اداره حقوقی قوه قضائیه).

بنا بر این، در مورد اموال غیرمنقولی که سابقه ثبت داشته و مراتب توقیف آنها به درخواست ذی نفع به اداره ثبت اعلام شده و در دفتر املاک اعمال و اجرا می شود، نقل و انتقال «رسمی» آنها به لحاظ قانونی در عمل ناممکن است.<sup>۱</sup> نقل و انتقال رسمی اموال منقولی که بازداشت آنها به مراجع اعلام و در اسناد مخصوص اعمال می شود (مانند توقیف خودرو) نیز مانند اموال غیرمنقول بوده و همان حکم را دارد.

بنا بر این، پرسش پیش گفته فقط در خصوص سایر اموال و نقل و انتقال غیررسمی این اموال مطرح است. در این مورد، بین حقوق دانان اختلاف نظر وجود دارد.

برخی از حقوق دانان (۲۲۴: ۱۰؛ ۲۷۴: ۳) به استناد ماده ۵۶ ق.ا.ا.م. بطلان نقل و انتقال اموال توقیف شده را به معنای خاص اصطلاح دانسته (نه عدم نفوذ) و آن را فاقد هرگونه اثر می دانند. از نظر این گروه، مبنای بطلان متعلق حق غیر بودن موضوع معامله نیست، بلکه ممنوعیت قانونی انعقاد این گونه معاملات است و معامله ممنوعه در واقع

۱. «سؤال - با توجه به ماده ۹۹ که بعد قانون اجرای احکام مدنی که در تاریخ ۱۳۵۶/۹/۲۶ روزنامه رسمی منتشر شده است برای توقیف اموال غیرمنقول باید با ذکر شماره پلاک و مشخصات ملک به طرفین و اداره ثبت محل اقدام شود. با وصف مذکور، اگر ملکی بدون پلاک باشد ولی بطور عادی فروخته شده باشد، ملک منتقل الیه را می شود توقیف کرد یا خیر؟

۱- مواد ۹۹ و ۱۰۰ قانون اجرای احکام مدنی ترتیب توقیف مال غیرمنقول محکوم علیه را که شماره پلاک و پرونده ثبتی دارد، معین نموده، اما اگر مال غیرمنقول سابقه و پرونده ثبتی نداشته باشد، توقیف آن به عنوان مال متعلق به محکوم علیه طبق ماده ۱۰۱ ق.ا.ا.م در صورتی خواهد بود که محکوم علیه در آن تصرف مالکانه داشته و یا به موجب حکم نهایی مالک شناخته شده باشد. اما در این خصوص نظر مخالف نیز وجود دارد که در بند دوم ذکر گردیده است.

۲- ملکی که دارای پلاک است چنانچه در دفتر املاک به نام شخصی ثبت نشده، ولی در جریان ثبت باشد، در این صورت هر گاه مطابق ماده ۴۷ قانون مذکور ثبت سند انتقال اجباری باشد انتقال مربوط که با سند عادی است قابل ترتیب اثر نبوده و ملک در قبال محکومیت منتقل الیه به هیچ وجه قابل توقیف نیست، مگر اینکه مورد منطبق با مواد مندرج در مواد ۴۱ و ۴۳ قانون ثبت باشد در این صورت، اگر ناقل مطابق ماده ۴۱ مذکور اقدام نموده باشد و یا بعد از تشریفات مندرج در ماده ۴۳ مزبور در فرجه قانونی معامله را تصدیق نموده باشد، ملک مربوط در قبال محکومیت منتقل الیه قابل توقیف خواهد بود و چنانچه ملک اساساً سابقه ثبت در دفتر املاک به نام شخصی نداشته باشد و در جریان ثبت نیز نباشد، در این صورت بر طبق ماده ۱۰۱ ق.ا.ا.م مصوب ۱۳۵۶ باید اقدام گردد». (نظریه مشورتی اداره حقوقی قوه قضائیه شماره ۷/۸۴۷ - ۱۳۶۳/۲/۲۴).

معامله غیرمشروع بوده و همان گونه که قمار و گروپندی باطل است، این گونه معاملات نیز به لحاظ عدم مشروعیت قانونی باطل خواهند بود. این حقوق دانان برای اثبات ادعای خویش به ماده ۳۴۸ ق.م. استناد کرده و بطلان معامله مال توقیف شده را ناشی از حکم قانون گذار آن هم به لحاظ ارتباط موضوع با نظم عمومی تلقی کرده اند.

عده‌ای دیگر از حقوق دانان (۶:۲؛ ۹:۴۹۲؛ ۷:۳۱۹) چنین نقل و انتقالی را غیرنافذ دانسته و صحت آن را منوط به رضایت درخواست کننده تأمین یا رفع اثر از تأمین یا توقیف دانسته اند.

این گروه نظر خود را به ماده ۲۶۴ قانون قدیم آیین دادرسی مدنی مستند می کنند. مطابق این ماده، هر گونه نقل و انتقال مال توقیف شده منوط به اجازه کسی است که آن مال برای حفظ حقوق وی توقیف شده است.

به نظر می رسد که این نظر بر پایه توضیح های زیر قابل دفاع باشد. بر پایه ماده ۵۷ ق.ا.م.، «هر گونه قرارداد یا تعهدی که نسبت به مال توقیف شده بعد از توقف به ضرر محکوم له (مدعی) منعقد شود، نافذ نخواهد بود مگر اینکه محکوم له کتباً رضایت دهد».

مطابق این ماده، باید شرایط زیر برای اعمال و اجرای این ماده وجود داشته باشد:

۱. قراردادی منعقد شده باشد؛
  ۲. این قرارداد باید نسبت به مال توقیف شده صورت گرفته باشد؛
  ۳. قرارداد یادشده باید «بعد از توقف» این مال منعقد شده باشد؛
  ۴. این قرارداد به ضرر شخصی باشد که مال به سود او توقیف شده است.
- در این صورت، نفوذ معامله منوط به رضایت محکوم له است و رضایت وی نیز باید «کتبی» باشد.

همان طور که ملاحظه می شود، این ماده هر گونه قرارداد (که کلیت آن نقل و انتقال را نیز دربرمی گیرد) یا تعهد نسبت به مال توقیف شده را «غیرنافذ»

می‌دانند، در حالی که مادهٔ ۵۶ ق.ا.ا.م. هر گونه نقل و انتقال مال توقیف شده را «باطل» اعلام می‌کند.

برخی نویسندگان (۲۳۶: ۱۰) برای جمع بین دو ماده چند احتمال را ذکر کرده و به منزلهٔ نتیجهٔ بحث بیان کرده اند که اگر نتیجهٔ عقد یا قرارداد به ضرر محکوم علیه باشد، چنانچه عمل حقوقی در قالب مادهٔ ۵۶ قرار گیرد، باطل است و چنانچه در قالب مادهٔ ۵۷ قرار گیرد، غیرنافذ خواهد بود.

هر چند در ظاهر به نظر می‌رسد که تعارض بین دو ماده حل شده است، در واقع چنین نیست. معلوم نیست که منظور از عبارت «در قالب» در اینجا چیست؟ آیا منظور از «در قالب مادهٔ ۵۶» فقط عقدهای قطعی، شرطی و رهنی است یا منظور عقدهای معین است و عقدهای بی‌نام را باید شامل مادهٔ ۵۷ دانست؟ وانگهی، عبارت «هر گونه نقل و انتقال» در صدر مادهٔ ۵۶ را چگونه باید فهمید؟ آیا این عبارت با توجه به کلیت آن هر نوع نقل و انتقال در هر قالب را در بر نمی‌گیرد؟

در واقع، معیار و ملاک مشخصی برای تعیین «قالب» معامله با توجه به کلی‌گویی قانون‌گذار نمی‌توان دست داد تا آن را مشمول یکی از این دو ماده دانست.

از آنجا که نمی‌توان به قانون‌گذار عمل لغو نسبت داد و در تعارض بین مواد قانونی تا حد امکان باید بین آنها جمع کرد، باید گفت که معنای بطلان در مادهٔ ۵۶، بطلان به معنای خاص نیست، بلکه این واژه در معنای «عام» آن به کار رفته است؛ یعنی، بطلان در این ماده به معنای خاص و غیرنافذ است.

از سوی دیگر، با توجه به مادهٔ ۵۷ ق.ا.ا.م. باید بر آن بود که منظور قانون‌گذار در مادهٔ ۵۶ نیز همان «غیرنافذ» بوده که با اصطلاح «بطلان به معنای عام» بیان شده است؛ چنانکه مشابه این ماده در مادهٔ ۲۱۲ ق.م. به نوعی بیان شده است. در این ماده، همهٔ معاملات کودک با وجود اینکه قانون‌گذار کلمهٔ بطلان را به کار برده باطل محسوب نمی‌شوند. (۲۵۶: ۴؛ ۱۰۵: ۵؛ ۲۴: ۶) به علاوه عقد

باطل عقدی است که فاقد یکی از رکن‌های عقد یا فاقد یکی از شرایط صحت معامله باشد (۱:۲۵۷).

دلایل دیگری مبنی بر تأیید این استنباط نیز وجود دارد:

۱. قانون‌گذار در ماده ۲۶۴ قانون قدیم آیین دادرسی مدنی در مبحث چهارم در تأمین خواسته مقرر داشته بود که «هرگونه نقل و انتقال نسبت به عین اعم از منقول یا غیرمنقول و منافع (در صورتی که منافع توقیف شده باشد) ممنوع است و ترتیب اثر بر انتقال مزبور، مادام که توقیف باقی است داده نخواهد شد مگر در صورت اجازه کسی که آن مال یا منافع برای حفظ حق او توقیف شده است». پس، در قانون قدیم نیز چنین نقل و انتقالی «غیرنافذ» محسوب می‌شد و ترتیب اثر دادن به آن منوط به رضایت کسی بود که آن مال یا منافع به سود او توقیف شده بود. گرچه این ماده در قانون جدید وارد نشده، نظر به اینکه مطابق قاعده است، می‌توان از ملاک آن استفاده کرد. در واقع، مطابق قاعده پذیرفته شده در حقوق مدنی، اگر مال دیگری بدون اجازه مالک منتقل شود چنین معامله‌ای «غیرنافذ» است. این قاعده را می‌توان نسبت به انتقال مال توقیف شده نیز مجرا دانست. از سوی دیگر، شاید بتوان گفت که قانونگذار به علت وجود ماده ۵۷ ق.ا.ا.م. ضرورتی به تکرار نص ماده ۲۶۴ قانون قدیم آیین دادرسی مدنی در قانون جدید ندیده است؛

۲. در صورتی که بطلان در ماده ۵۶ ق.ا.ا.م. را به معنای خاص گرفته و چنین نقل و انتقالی را باطل بدانیم، علاوه بر ایجاد تعارض بین این ماده و ماده ۵۷ همین قانون، چه بسا ممکن است دعوی مدعی در دادگاه محکوم به بطلان و تأمین مرتفع شده و یا به هر علت از تأمین یا مال مورد توقیف رفع اثر شود و یا مهم‌تر از همه مدعی به هر دلیلی با این انتقال موافقت کرده و رضایت خود را اعلام کند. به نظر نمی‌رسد که بطلان معامله در چنین حالتی صحیح و عادلانه باشد. حقوق دانان پیرو بطلان این نوع معامله در فرضی که پس از انتقال به هر علت، از مال توقیف شده رفع اثر می‌شود در خصوص این اثر معامله به تکلف افتاده اند.

برای مثال، برخی با وجود آنکه بطلان را به معنای خاص دانسته، بیان داشته اند که «هر گاه پس از انتقال مال بازداشت شده، بازداشت به هر علت رفع شود، باید پذیرفت که هیچ یک از آنها در دعوی بطلان ذی نفع نمی باشد پس .... اگر چه معامله باطل بوده است اما صدور حکم بطلان آن، به علت نبودن ذی نفعی که دعوی بطلان اقامه کند، با بن بست روبرو می شود.» (۷: ۴۷۴)

همان طور که ملاحظه می شود، این دسته از حقوق دانان در این فرض برای آنکه آثار سوء ناشی از گرایش به نظریه بطلان معامله، گریبانگیر آنها نشود، ناگزیر بیان کرده اند که هیچ شخصی در این دعوا «ذی نفع» نیست. در واقع، آنان برای پا برجا دانستن معامله، ناگزیر به عدم پذیرش دعوا، به علت ذی نفع نبودن درخواست کننده بطلان، روی آورده اند در حالی که، با پذیرش غیرنافذ بودن عقد، به راحتی می توان از این چالش رهایی یافت و این معامله را به علت رفع اثر از مال توقیف شده یا رضایت طرف مقابل صحیح تلقی کرد.

مصالح عالی تری به جز منافع خصوصی طرف های دعوا متصور نیست که عدم نفوذ انتقال را «به طور مطلق» ایجاب کند. مدعی با توقیف مال خوانده فقط این حق را دارا می شود که در صورت پیروزی در دعوا آنها را به فروش رساند. آیا چنین حقی را نمی توان اسقاط کرد؟ اگر این توقیف فقط برای حفظ حقوق مدعی است، اگر مدعی چنین معامله ای را به سود خود دید، چرا نتواند آن را تنفیذ کند؟ چرا انتقال گیرنده دارای حسن نیت نتواند از چنین پیش آمدهایی استفاده کند؟ سرانجام، اگر حقی برای مدعی به اثبات نرسد، چرا چنین معامله ای را نسبت به اموال خوانده تنها به این علت که در ظاهر متعلق حق مدعی بوده و در واقع چنین نبوده اند باطل فرض کنیم؟

۳. با انعقاد عقد رهن، عین مرهونه «به طور قطع» متعلق حق مرتهن قرار می گیرد. به همین دلیل است که وی نسبت به این مال بر هر طلبکاری اولویت می یابد.<sup>۱</sup> با وجود این اگر راهن عین مرهونه را بدون اجازه مرتهن به دیگری

۱. «ثبست قضایی (۱) مدنی: آن چه مسلم است، مرتهن برای استیفای طلب خود، بر هر طلبکار دیگری رجحان

انتقال دهد، قانون گذار چنین معامله‌ای را «غیرنافذ» می‌داند، در حالی که در مستحق بودن مرتهن نسبت به عین مرهونه هیچ گونه تردیدی وجود ندارد. نسبت به مال توقیف شده نیز می‌توان از این ملاک استفاده کرد و چنین معامله‌ای را غیرنافذ دانست. زیرا، در اینجا قطع و یقینی نسبت به اینکه مال توقیف شده متعلق حق مدعی است وجود ندارد. چه بسا، مدعی در دعوا محکوم شده یا به هر دلیلی از مال توقیف شده رفع اثر شود و حقی برای مدعی حاصل به دست نیاید؛ ۴. این استدلال که معامله مال توقیف شده به استناد ماده ۳۴۸ ق.م. به لحاظ ارتباط با نظم عمومی نامشروع است پذیرفتنی نیست. ممنوع و نامشروع بودن معامله به لحاظ ارتباط با نظم عمومی به استناد ماده یادشده به اموالی مربوط است که خرید و فروش آنها اولاً و بالذات ممنوع است نه به علت معارض شدن امر دیگری (مانند مواد اعتیادآور غیرقانونی، اشیاء عتیقه و خرید و فروش سلاح). به همین دلیل است که اگر شخصی مال متعلق به دیگری را به فروش رساند - با وجود اینکه هیچ شخصی به لحاظ قانونی بدون اذن حق فروش اموال دیگری را ندارد - چنین معامله‌ای به استناد نامشروع بودن و ارتباط با نظم عمومی باطل اعلام نمی‌شود، بلکه غیرنافذ است. پس، اگر خود مالک مال را هر چند در توقیف باشد به فروش رساند، به طریق اولی باید چنین معامله‌ای را غیرنافذ محسوب

→ دارد و این امر به اعتبار حق عینی تبعی است که از نصوص ماده ۷۸۰ قانون مدنی و ماده ۳۴ اصلاحی قانون ثبت اسناد و املاک و مواد قانون اجرای احکام (در فصل سوم - توقیف اموال) ناشی شده است. ماده ۱۲۸ ق.ا.د.م در بیان این مطلب است که حتی در هنگام ورشکسته اعلام شدن محکوم علیه، چنانچه مال توقیف شده عین معین باشد درخواست کننده تأمین بر سایر طلبکاران حق تقدم دارد. بنا بر این، نتیجتاً نظر اکثریت قضاات دادگستری سیرجان که در مهرماه سال ۱۳۸۱ ابراز گردیده تأیید می‌شود؛

۱. «مطابق مواد قانون مدنی گرچه رهن موجب خروج عین مرهونه از مالکیت رهن نمی‌شود لکن برای مرتهن نسبت به مال حق عینی و حق تقدم ایجاد می‌نماید که می‌تواند از محل فروش مال مرهونه طلب خود را استیفاء کند و معاملات مالک نسبت به مال مرهونه در صورتی که منافی حق مرتهن باشد نافذ نخواهد بود، اعم از اینکه معامله رهن بالفعل منافی حق مرتهن باشد یا بالقوه بنا به مراتب مذکور در جایی که بعد از تحقیق رهن، مرتهن مال مرهونه را به تصرف رهن داده اقدام رهن در زمینه فروش و انتقال سرقفلی مغازه مرهونه به شخص ثالث بدون اذن مرتهن از جمله تصرفاتی است که با حق مرتهن منافات داشته و نافذ نیست در نتیجه رای شعبه چهاردهم دیوان عالی کشور که با این نظر موافقت دارد به اکثریت آراء صحیح و قانونی تشخیص می‌شود». (رای وحدت رویه شماره ۶۲۰-۱۳۷۶/۸/۲۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور).



کرد. به علاوه، اگر چنین معاملاتی از مصداق‌های ابتدای ماده ۳۴۸ ق.م. باشد، در این صورت هیچ معامله‌ای را در فرض مطرح شده نخواهیم داشت که غیرنافذ محسوب شود. زیرا، به لحاظ قانونی هیچ شخصی حق فروش اموال دیگری را ندارد مگر اینکه اذن داشته باشد.

بنا بر این، استدلال پیش گفته پذیرفته نخواهد بود مگر اینکه منظور اموالی بوده که اولاً و بالذات قابل نقل و انتقال نیستند؛ بدین توضیح که، معاملات مربوط به اموال توقیف شده‌ای که انتقال آنها اولاً و بالذات ممنوع است، باطل و بلااثر محسوب می‌شود.

اما، در این صورت نیز، علاوه بر بدیهی بودن بطلان چنین نقل و انتقالی، دو ایراد به این تحلیل وارد است. نخست، هدف از توقیف مال فروش آن برای تأمین محکوم به است. چگونه می‌توان مالی را که به لحاظ قانونی غیرقابل نقل و انتقال است، در مقام اجرای حکم به فروش رساند؟ آیا مجوزی برای فروش این اموال وجود دارد؟ دوم، چنین توقیفی با توجه به بطلان و ممنوع بودن خرید و فروش این اموال، چه فایده‌ای می‌تواند داشته باشد؟ آیا شخصی که این اموال را توقیف کرده، به هدف خود (فروش مال توقیف شده و رسیدن به حق خویش) خواهد رسید؟

اکنون، این پرسش مطرح می‌شود که اگر از مال توقیف شده رفع اثر نشود یا طرف مقابل رضایت خود را نسبت به معامله بیان نکند، آیا طرف می‌تواند معامله را بر هم زند؟

از ملاک ماده ۲۵۲ ق.م. می‌توان استفاده کرد. با توجه به مفهوم مخالف این ماده، اگر تأخیری در اجازه صورت نگیرد یا ضرری از این تأخیر به بار نیاید، طرف معامله حق برهم زدن معامله را نخواهد داشت.

اما، در صورتی که تأخیری صورت گیرد (خواه به علت عدم رفع اثر از مال

۱. لازم نیست اجازه یا رد فوری باشد. اگر تأخیر موجب تضرر طرف اصیل باشد، مشارالیه می‌تواند معامله را بهم زند.

توقیف‌شده و خواه به علت سکوت شخصی که مال به سود او توقیف شده است) و این تأخیر موجب ضرر طرف معامله شود، باید بین دو مورد قائل به تفکیک شد:

۱. اگر طرف معامله از این توقیف آگاه نبوده و در این حالت مبادرت به معامله کند، حق برهم زدن معامله را دارد. در این فرض، وی می‌تواند خسارت‌های ناشی از این امر را مطابق قواعد مربوط به مسؤولیت مدنی نیز درخواست کند؛
۲. اگر طرف معامله از توقیف مال آگاه بوده و با وجود این به معامله اقدام کرده باشد، به استناد قاعده اقدام نه تنها حق برهم زدن معامله را ندارد بلکه نمی‌تواند خسارت‌های ناشی از معامله را نیز درخواست کند.

## ب. آثار کیفری

معامله نسبت به مال توقیف‌شده علاوه بر ضمانت‌اجرای حقوقی - یعنی عدم نفوذ معامله - ضمانت‌اجرای کیفری نیز دارد و مطابق ق.م.ا.، جرم محسوب می‌شود.

هرچند دخالت و تصرف می‌تواند مصداق‌های متعددی داشته باشد، موضوع بحث در اینجا فقط معاملات صورت‌گرفته نسبت به مال توقیف‌شده است مطابق ماده ۶۶۳ ق.م.ا.، «هر کس عالماً در اشیاء و اموالی که توسط مقامات ذیصلاح توقیف‌شده است و بدون اجازه دخالت یا تصرفی نماید که منافی با توقیف باشد ولو مداخله‌کننده یا متصرف مالک آن باشد به حبس از سه ماه تا یک سال محکوم خواهد شد».

بر پایه این ماده، اگر محکوم‌علیه یا شخصی که مال او - برای مثال - در اجرای تأمین خواسته توقیف شده است، نسبت به مال توقیف‌شده معامله‌ای کند، نظر به اینکه این معامله نوعی دخالت یا تصرف محسوب می‌شود، عمل وی مشمول ماده یادشده بوده و جرم تلقی می‌شود

در مورد این جرم می‌توان به نکته‌های زیر اشاره کرد:

۱. موضوع جرم اشیاء و اموال توقیف شده است (اعم از مال منقول و غیرمنقول). موضوع این جرم هم مال است و هم شیء. زیرا، مبنا و فلسفه تأسیس این ماده «دخالت یا تصرف» در اموالی است که مقام‌های صلاحیت‌دار توقیف کرده اند. اهمیتی ندارد که مال توقیف شده دارای ارزش اقتصادی باشد یا خیر. بنا بر این، اگر مقام‌های صلاحیت‌دار مشروبات الکلی را که قانوناً فاقد ارزش مالی است توقیف کرده باشند و سپس دیگری بدون اجازه در آنها دخالت یا تصرفی کند که منافی توقیف باشد، عمل وی مشمول این ماده قرار خواهد گرفت. مال یا شیء را باید مقام‌های صلاحیت‌دار توقیف کرده باشند. بنا بر این، اگر مقام ناصلاحیت‌دار مال یا شیء را توقیف کند، انجام معامله نسبت به آن جرم نیست. دستور توقیف نیز باید قانونی و مطابق مقررات باشد. پس، اگر مقام صلاحیت‌دار خارج از قانون یا اختیارات خود، دستور توقیف مال را داده باشد، رفتار فرد جرم نیست؛

۲. رفتار مرتکب در این جرم «دخالت یا تصرف» است انجام معامله نیز نوعی مداخله محسوب می‌شود. معامله باید «پس از توقیف مال» صورت گیرد تا مشمول این عنوان مجرمانه شود. بنا بر این اگر هم‌زمان یا قبل از توقیف معامله‌ای صورت گیرد، این عمل، جرم نیست؛

۳. با توجه به عبارت «هر کس» در ابتدای ماده، نسبت مرتکب در تحقق این جرم موضوعیت ندارد؛ یعنی، مرتکب می‌تواند متصرف یا مالک یا سایر اشخاص باشد. بنا بر این، ذکر عبارت «ولو مداخله کننده یا متصرف، مالک آن باشد» برای تأکید بر شمول جرم بر متصرف و مالک است؛

۴. جرم موضوع این ماده عمدی است؛ یعنی، شخص باید از روی علم و به عمد در مال توقیف شده دخالت و تصرف کند. در نتیجه، باید از توقیف بودن مال آگاه باشد و جهل به این مسأله موجب عدم تحقق جرم می‌شود؛ هر چند شخص در تصرف خود عمد داشته باشد.

## فهرست منابع

۱. جعفری لنگرودی، محمدجعفر؛ میسوط در ترمینولوژی حقوق؛ چاپ اول، کتابخانه گنج دانش، سال ۱۳۷۸، جلد چهارم.
۲. جعفری لنگرودی؛ محمدجعفر؛ دانشنامه حقوقی؛ چاپ چهارم، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، سال ۱۳۷۵، جلد دوم.
۳. شمس، عبدالله؛ آیین دادرسی مدنی؛ چاپ دوم، انتشارات دراک، سال ۱۳۸۴، جلد سوم.
۴. شهیدی، مهدی؛ تشکیل قراردادها و تعهدات؛ چاپ دوم، انتشارات مجد، سال ۱۳۸۰.
۵. عدل، مصطفی؛ حقوق مدنی؛ چاپ اول، انتشارات طاهّا، سال ۱۳۷۸.
۶. کاتوزیان، ناصر؛ قواعد عمومی قراردادها؛ چاپ پنجم، شرکت سهامی انتشار با همکاری بهمن برنا، سال ۱۳۷۹، جلد دوم.
۷. متین‌دفتری، احمد؛ آیین دادرسی مدنی و بازرگانی؛ چاپ اول، مجمع علمی و فرهنگی مجد، سال ۱۳۷۸، جلد دوم.
۸. مجموعه نشستهای قضائی (۱۴)، مسائل آیین دادرسی مدنی (۳)؛ تدوین و گردآوری دفتر بررسی و تهیه و تدوین متون آموزشی، معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضائیه، چاپ اول، نشر صفا، بهار ۱۳۸۳.
۹. مدنی، سیدجلال‌الدین؛ آیین دادرسی مدنی؛ نوبت اول، دوره جدید، انتشارات پایدار، سال ۱۳۷۹، جلد دوم.
۱۰. مهاجری، علی؛ شرح جامع قانون اجرای احکام مدنی؛ چاپ دوم، انتشارات فکرسازان، سال ۱۳۸۴، جلد اول.
۱۱. میرمحمدصادقی، حسین؛ حقوق جزای اختصاصی (۳)، جرائم علیه امنیت و آسایش عمومی؛ چاپ دوم، نشر میزان؛ سال ۱۳۸۱.